



فصلنامه علمی پژوهشی آفاق حکمت

دوره اول، شماره اول، پاییز ۱۴۰۲، ص ۲۹ تا ۴۱

تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۸/۱۹



بررسی تطبیقی جایگاه حکمت اسلامی در اجتهاد جواهری از منظر علمای شیعه

سید فرید موالی زاده  استاد مقطع درس خارج حوزه علمیه قم

farid.mavali.57@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

بدون شک یکی از مباحث چالشی حال حاضر مجامع علمی، نسبت میان فقه و فلسفه است که تعیین سرنوشت آن می‌تواند به تحول در هر دو حوزه دانشی کمک شایانی کند. بی‌شک، انتقال از فقه مسئله‌محور به فقه منظومه‌ای و همچنین تولید علوم انسانی اسلامی، بدون تعیین تکلیف نحوه ارتباط منطقی میان فقه و فلسفه (حکمت) به عنوان نخستین گام انجام این پویش، امکان‌پذیر نیست. در مسئله نسبت میان فقه و فلسفه، به سه دیدگاه اشاره شده است: دیدگاه اول، دیدگاه تباین و تفریق است؛ بر اساس این دیدگاه، حوزه فلسفه و حکمت با حوزه فقه و احکام شرعی، تباین تام دارند. این دیدگاه را می‌توان به دو گونه تقریر و شرح داد: تقریر اول، تباین بر پایه ملکات نفسانی است و تقریر دوم، تباین بر پایه جنس ادراکات انسان می‌باشد. دیدگاه دوم، دیدگاه تداخل و جمع است که پس از دوره اخباریگری شکل گرفت و می‌توان از آن به دوره رسوخ مباحث فلسفی و بهره‌گیری از آن‌ها در اصول فقه و فقه یاد کرد. دیدگاه سوم، دیدگاه امتداد حکمت است که بر اساس این دیدگاه، نسبت فقه و فلسفه نه گسست از هم و نه درهم آمیختگی با هم، بلکه فقه در امتداد فلسفه و حکمت جای می‌گیرد تا این‌گونه فلسفه سودمندتر شود و فقه هم در اداره اجتماع کارآمدتر گردد. در این مقاله پس از طرح دیدگاه‌های مختلف، به تشریح دیدگاه امتداد حکمت به عنوان بهترین الگوی جمع میان حکمت و فقه و به الزامات و نتایج این دیدگاه پرداخته شده است.

کلید واژه: حکمت اسلامی، فقه، اجتهاد جواهری، علمای شیعه، امتداد حکمت

مقدمه

نسبت میان فقه و فلسفه به عنوان دو علم اصالی در حوزه علوم اسلامی، پس از چشم پوشی از نگاه برون دینی به فلسفه و اتهام تکفیری به فلاسفه، از مباحث چالشی حال حاضر مجامع علمی است که در صورت تعیین سرنوشت آن می تواند به تحول در هر دو حوزه دانشی کمک شایانی کند.

بی شک، انتقال از فقه مسئله محور به فقه منظومه ای و همچنین تولید علوم انسانی اسلامی، بدون تعیین تکلیف نحوه ارتباط منطقی میان فقه و فلسفه (حکمت) به عنوان نخستین گام انجام این پویش، امکان پذیر نیست. به جرئت می توان گفت، یکی از عوامل اصلی کنده شدن حرکت تولید علم در عرصه علوم اسلامی، مبهم ماندن ارتباط میان فلسفه و فقه است.

پرسش های زیر بستر مناسبی برای تحلیل دقیق تر این موضوع ارزشمند خواهد بود:

آیا فقیه باید از فلسفه دوری کند تا ذوق فقهی تعبدی خود را از دست ندهد و به استفاده از قیاس و سد ذرایع و استحسان در امر استنباط احکام شرعی گرایش نیابد، یا آنکه فلسفه، می تواند فقه را پویا کند و بدان تحرک بخشد و از انجماد و ایستایی خارج نماید، بدون آنکه هویت جواهری آن به خطر افتد؟

در مقابل، آیا فقه می تواند برای فلسفه فایده داشته باشد و آن را از انتزاعی بودن و حصر ذهن خارج کند و بدان امتداد عملیاتی دهد، یا آنکه فیلسوف باید از فقه که از سویی نماد امور تعبدی و از سوی دیگر نماد عرفیات و نگاه تسامحی است، دوری گزیند تا دچار ضعف در قوه عاقله خود نگردد و ملکه پرسشگری و کنجکاوی خود را از دست ندهد؟

کسانی که به نزدیک کردن و تقریب این دو علم باور دارند، چه فرآیندی را تعریف کرده اند؟ آیا به دنبال جمع مکسر این دو علم و درهم آمیختن فلسفه در فقه هستند به گونه ای که قوانین تکوینی را در میان مقولات اعتباری حاکم کنند، یا فقه را امتداد عملی فلسفه و حکمت می دانند بدون آنکه امتزاج ظاهری رخ دهد؟ تلاش می کنند از وحدت وجود و قاعده بسیط الحقیقه و بسیاری دیگر از مبانی حکمت متعالیه، یک دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست شود تا بر پایه آن، وضع حکومت، روابط اجتماعی مردم با یکدیگر، نظام اقتصادی و دیگر مسائل روشن گردد.

۱. دیدگاه نخست: دیدگاه تباین

بر اساس این دیدگاه، حوزه فلسفه و حکمت با حوزه فقه و احکام شرعی، تباین تام دارند. دیدگاه تباین را می توان به دو گونه تقریر و شرح داد:

۱-۱. تقریر اول: تباین بر پایه ملکات نفسانی

همواره در نگاه بسیاری از دانشمندان از زمان‌های گذشته، میان علم فقه و علم فلسفه، تقابلی شبه تضاد حاکم است. تقابلی که ناشی از رویارویی عقل با نقل یا تعبد با تعقل می‌باشد. تعبد به معنای روحیه اطاعت‌پذیری بی‌چون و چرا، و تعقل به معنای روحیه پذیرش با برهان، دو ملکه از ملکات نفسانی انسان می‌باشند که در تضاد با یکدیگرند.

لذا در نگاه این گروه از علما، با توجه به شکل‌گیری فقه بر پایه تعبد محض و پدیداری فلسفه بر تعقل محض، فقه و فلسفه مثار آن کثرتی خواهند بود که همچون جنس‌الاجناس‌ها، تباین به تمام ذات خواهند داشت؛ بلکه بالاتر از آن، سبب آسیب‌پذیری دیگری خواهند شد. روحیه لمّی و علت‌جوی فیلسوف اگرچه برای نیل به یقین برهانی، قابل ستایش است، اما در فقه، خط قرمز فقیه می‌باشد. تعبد در فقه به معنای حرمت تلاش برای فهم مناسبات احکام است، در حالی که ابزار کار فیلسوف، برهان لم است که از علت به معلول می‌رسد.

این نگرش در میان هر دو گروه از فلاسفه و فقها، طرفدارانی فراوان در طول تاریخ اسلام دارد، و همان‌گونه که فلاسفه از پژوهش فقهی دوری می‌کنند، فقها هم از گرایش به فلسفه و قواعد آن نهی کرده‌اند. این نگرش ناشی از عداوت فقها با فلسفه یا فلاسفه با فقه نیست، بلکه ریشه در باور ایشان به ناسازگاری دو ملکه تعقل محض و تعبد محض در انسان دارد که در هر یک از دانش فقه و فلسفه نمود یافته است.

با توجه به این دیدگاه، نمی‌توان فیلسوف بود و هم‌زمان به کار فقهی پرداخت، یا فقیه بود و هم‌زمان از گرایش فلسفی بهره داشت. فیلسوف با عقل و برهان، سروکار دارد که پای آن در فقه و استنباط احکام شرعی، چوبین بود، و فقیه هم پیرو تعبد بی‌چون و چرا در احکام و تسامحات عرفی در موضوعات است که امری بیگانه با فضای فلسفه و سبب لنگ‌شدن پای فیلسوف خواهد شد.

در نتیجه، فقیه توانمند کسی است که بویی از فلسفه نشنیده باشد و فیلسوف نمونه هم باید خود را از انس با مقوله تعبد و تسامحات عرفی برهاند. در چند سال گذشته در یکی از نشست‌های تربیتی، یکی از اساتید حاضر در جلسه، اصرار داشت که باید عموم جوانان را از مباحث فلسفی دور نگه داشت تا روحیه تعبد آن‌ها به احکام شرعی تضعیف نگردد و در امر تقلید از مجتهد دچار سستی نشوند. برخی از فقها با استناد به آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» بر این باورند که احکام شرعی و فقهی با زبان عرفی و همه‌فهم ابلاغ شده است که فیلسوف از فهم آن زبان ناتوان است و فلسفه سبب اعوجاج و کج‌فهمی در برداشت از متون دینی و شرعی می‌گردد.

بر این اساس، مصالحه‌ای نانوشته میان فقها و فلاسفه از گذشته دور تا عصر حاضر شکل گرفته که بر پایه آن، هرکس در حوزه علمی و پژوهشی خود بدون تعرض به دیگری پیش رود و پژوهش کند. بنابراین در طول تاریخ علمی جهان تشیع، شاهد دو گرایش و دو جریان علمی در میان دانشمندان اسلامی هستیم: یکی جریان علمی حکمت که دانش مادر آن فلسفه است، و دیگری جریان علمی منقول که سردهسته آن علم فقه می‌باشد.

دانشمندانی همانند شیخ طوسی و شیخ مفید و سید مرتضی متخصص علوم فقه، اصول، تفسیر و کلام بوده‌اند و در برابر آن‌ها، فرهیختگانی همچون فارابی و بوعلی سینا و سهروردی که در حکمت نظری و عملی غرق بوده‌اند و علاوه بر فلسفه، علوم ریاضی و طبیعی و اخلاق در زمینه‌های فردی و تدبیر منزل و سیاست مُدُن را هم فرامی‌گرفتند. البته اگرچه بزرگانی در طول تاریخ علمی جهان تشیع همچون علامه حلی و محقق و فاضل نراقی در هر دو فضای علمی تحقیق و پژوهش داشته‌اند، ولی بر تباین فقه و فلسفه و عدم تأثیرگذاری برهم اصرار داشته‌اند و خود هم تلاش می‌کردند مرز هر یک را نگه دارند.

۲-۱. تقریر دوم: تباین بر پایه جنس ادراکات انسان

برخی از فقهای معاصر، تباین و دوگانگی و لزوم جداسازی میان فقه و فلسفه را به سبب تفاوت جنس مسائل هر یک می‌دانند. مسائل فلسفی از جنس ادراکات حقیقی و جنس مسائل فقهی از ادراکات اعتباری (قراردادی) است؛ ازاین‌رو، برای جلوگیری از اشتباه فاحش خلط حقیقت و اعتبار، باید مرز فقه را از فلسفه و حکمت جدا کرد تا تداخل و درهم‌آمیختگی رخ ندهد.

در نقد این دیدگاه باید گفت: پافشاری بر جداسازی میان اعتباریات و حقایق با وجود درستی آن، به معنای گسست کامل فقه و فلسفه از همدیگر نمی‌باشد. سزاوار بود قائلین به این دیدگاه، مسیر اساتید خود را ناقص رها نمی‌کردند.

بر اساس گفته شهید مطهری، شرح و بسط تفکیک ادراکات اعتباری از حقیقی برای اولین بار توسط امام خمینی و علامه طباطبایی به گونه‌ای منحصر به فرد صورت پذیرفته که در شرق و غرب سابقه نداشته است. با این وجود، این دو بزرگوار، فقه را در امتداد فلسفه می‌دانند و بر این مطلب اصرار دارند.

در لزوم تفکیک میان ادراکات حقیقی از اعتباری باید گفت: ادراکات اعتباری تابع نیازهای بشر بر اساس دو اصل زیستی «اصل کوشش برای حیات» و «اصل انطباق با محیط» است، اما ادراکات حقیقی تابع تکوین و واقعیت جهان هستی می‌باشد.

ادراکات حقیقی در قیاس با واقعیت خود به عنوان محکی، قابلیت اتصاف به صدق و کذب دارند، اما ادراکات اعتباری، ثبوتی ندارند تا در قیاس با آن قابلیت صدق و کذب داشته باشند، بلکه تنها با غرض خود سنجیده می‌شوند که در این صورت اعتبار و قرارداد بدون غرض، لغو خواهد بود. بنابراین، تنها محذور در ادراکات اعتباری لغویت است، برخلاف ادراکات حقیقی که محذور در آن‌ها استحاله‌های عقلی مانند دور و تسلسل، اجتماع ضدین و مثلین و نقیضین، تقدم الشیء علی نفسه، معلول بلاعلت، انقلاب در ذات و... هستند.

در ادراکات حقیقی تنها یقین برهانی (بالمعنی الاخص) ناشی از جریان برهان بر پایه علیت ملاک است، اما در

ادراکات اعتباری، قانون علیت جاری نمی‌شود و از همین جاست که برهان و یقین برهانی نیز منتفی خواهد شد. در ادراکات اعتباری، قضاوت با عقل عرفی است، اما در ادراکات حقیقی، عقل فلسفی حکم می‌کند. بنابراین ارتباط ادراکات حقیقی با ادراکات اعتباری، تولیدی نیست، اما این به معنای گسست کامل نیست، بلکه ادراکات حقیقی و اعتباری - بر اساس تعبیر شهید مطهری - ارتباطی منطقی با هم دارند که در آینده بیان خواهد شد.

۲. دیدگاه دوم: دیدگاه تداخل

بهره‌گیری از قواعد فلسفی در فقه پس از افول تفکر اخباری‌گری در حوزه علمیه رواج پیدا کرد. علمای شیعه راه مقابله با اخباری‌گری و جمودگرایی را در گسترش و تعمیق فقه و اصول فقه و تقویت عنصر اجتهاد در جهان تشیع یافتند. بزرگان شیعه برای نیل به این هدف، به تقویت بعد معقول در حوزه فقه، پرداختند. از این رو، به فلسفه صدرایی و سینیوی روی آوردند. البته این دغدغه نخست در اصول فقه پدید آمد و پس از آن به حوزه فقه هم کشانده شد.

یکی از عوامل پیشرفت و گسترش علم اصول در دوره پسااخباری‌گری، بهره‌گیری از مباحث فلسفی است که نخستین بار در زمان وحید بهبهانی و شاگردان ایشان مانند میرزای قمی، صاحب فصول و صاحب هدایة المسترشدين رخ داد، شیخ انصاری این مسیر را در به‌کارگیری قواعد فلسفی در میان مباحث اصول عملیه و استصحاب ادامه داد و در دوره آخوند خراسانی و شاگردان ایشان به اوج خود رسید.

فلسفه آن‌چنان در اصول فقه رسوخ کرد که به تعبیر شهید صدر، از مصادر و منابع اصلی آن به‌شمار رفت، همان‌گونه که در دوره خواجه نصیرالدین طوسی، فلسفه در کلام اشراق شد و ماهیت کلام را از جدل به برهان تغییر داد. شیخ انصاری - به اذعان شهید مطهری - برای نخستین بار قضایای حقیقی و خارجی را در فضای اصول و فقه وارد کرد. از ویژگی معقول ثانی فلسفی در توضیح ماهیت حکم وضعی و همچنین در تبیین تفاوت شرط و جزء در مرکبات شرعی استفاده کرد. در مکاسب بیع، بارها از قاعده علیت با نگاه فلسفی محض، بهره برد. برای گریز از استحاله‌های فلسفی در مسائل فقهی، به دنبال راه چاره می‌گشت و این‌گونه آموخته‌های فلسفی خود در نزد ملاهادی سبزواری را به نمایش گذاشت.

آخوند خراسانی نیز از پیشگامان رواج فلسفه در فقه و اصول می‌باشد. کتاب کفایة ایشان، از ابتدا تا انتها، مالا مال از مسائل فلسفی است. مسائلی همچون اصالت وجود یا ماهیت، تشکیک در وجود، وجود ربطی و مستقل، تشخیص به وجود، وجود ذهنی، علت و معلول، قاعده الواحد، حرکت جوهری توسطی و قطعی، زمان، احکام ماهیت، مقولات عشر، معقول ثانی فلسفی، نسبت کلی و فرد، دور و تسلسل، احکام عدم، عرض ذاتی، مباحث انسان‌شناسی در زمینه اراده و اختیار، در این کتاب به چشم می‌خورد، به‌گونه‌ای که ناآشنای به فلسفه از مباحث اصولی این کتاب طرفی نمی‌بندد و بهره‌ای نمی‌برد.

فضای بهره‌گیری از فلسفه در فقه و اصول تاکنون نیز ادامه دارد، تا جایی که در کتب فقهی آیت‌الله خویی، با اندک جست‌وجویی می‌توان به راحتی مسائل فلسفی مورد استناد ایشان را یافت. رسوخ فلسفه در فقه، اگرچه توانست دیوار بلند میان فقه و فلسفه را تا حدودی ویران سازد، اما اشتباه فاحش خلط میان ادراکات حقیقی و اعتباری را گسترش داد که در خارج کردن قطار فقه و اصول از مسیر عقلایی خود، نقش بسزایی داشت.

۳. دیدگاه سوم: امتداد حکمت

نسبت فقه و فلسفه نه گسست از هم است و نه درهم‌آمیختگی با هم، بلکه فقه در امتداد فلسفه و حکمت جای می‌گیرد تا این‌گونه فلسفه سودمندتر شود و فقه هم در ادارهٔ اجتماع کارآمدتر گردد.

نمونهٔ روش امتداد حکمت را در کتاب «نظام حقوق زن در اسلام»، می‌توان یافت که شهید مطهری چگونه احکام فقهی را در امتداد جهان‌بینی اسلامی با استفاده از کتاب و سنت استنباط کرده است.

فلسفه، نماد جهان‌بینی (هست‌ها و نیست‌ها) و فقه، نماد ایدئولوژی (بایدها و نبایدها) می‌باشد که تأثیرگذاری و تأثیرپذیری این دو بر هم، روشن و آشکار است.

مکتب در حوزهٔ جهان‌بینی، به شناخت و ارزیابی جهان هستی از نگاهی کلی و کلان می‌پردازد و درصدد ارائهٔ تفسیری از زندگی انسان می‌باشد و اما در حوزهٔ ایدئولوژی، با بیان قوانین و بایدها و نبایدهای مورد نیاز انسان، در پی رسیدن بشر به یک زندگی سعادت‌مند می‌باشد.

شکی نیست که ارزش‌ها و قوانین و همچنین آرمان‌ها و اهداف یک مکتب برآمده از جهان‌بینی و بینش آن مکتب می‌باشند؛ زیرا گسست و بیگانگی قوانین و ارزش‌ها از جهان‌بینی، باور و ایمان به جهان‌بینی را لغو و بیهوده می‌کند. لذا ایمان راستین به توحید زمانی پدید می‌آید که قوانین و ارزش‌ها و گرایش‌ها در راستای آن باشند. متأسفانه وضع کنونی ارائهٔ مسئلهٔ بنیادی توحید و جهان‌بینی اسلامی در گفتار و نوشتار فلاسفه و متکلمان مسلمان به‌گونه‌ای است که تنها به جنبهٔ نظری و انتزاعی آن بسنده می‌شود و از امتداد بخشیدن به آن در عرصهٔ عمل و حرکت انسان و ادارهٔ جامعه چشم‌پوشی می‌گردد.

نتیجهٔ این نگاه ناقص، توقف توحید در حوزهٔ گزاره‌ها است، بی‌آنکه تعهد و مسئولیتی را برای مسلمانان در عرصهٔ ادارهٔ جامعه و تشکیل حکومت و بسط عدالت اجتماعی ایجاد کند. از این‌رو، توحید در محیط ذهنی مجرد و در لباسی انتزاعی باقی می‌ماند و بشر با وجود احترام به این آگاهی، عنان زندگی خود را به دست مکاتب مادی و ماتریالیستی می‌سپارد، بی‌آنکه تأثیر بسزایی در عرصهٔ ادارهٔ دنیا برای توحید احساس کند.

۱-۳. چالش‌های امتداد حکمت

• آیا میراث فلسفه اسلامی قابلیت امتداد یافتن در عرصه‌های زندگی بشری را دارد؟ یا آنکه نیازمند رنسانسی در فلسفه اسلامی هستیم تا بتوان بر اساس آن نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه را تعیین کرد؟ رنسانسی که جهان غرب در پیش گرفت و توانست. آیا با مفاهیمی همچون اصالت وجود، تشکیک، حرکت جوهری، مقولات عشر و علیت می‌توان برای اداره اجتماع نظام‌سازی کرد؟ یا آنکه فلسفه سنتی تا واژگون نشود و تغییرات بنیادین در آن پدید نیاید، امتداد حکمت، آرزویی بیش نخواهد بود؟

فلسفه‌های غربی در عملیاتی کردن فلسفه خود موفق بوده‌اند. فلاسفه غرب توانستند بر پایه اومانیسم، در عرصه علم با اندیشه تجربه‌گرایی (پوزیتیویسم)، در حوزه اقتصاد با اندیشه سرمایه‌داری (کاپیتالیسم)، در حوزه اجتماعی با اندیشه لیبرالیسم، در حوزه سیاست با اندیشه دموکراسی، جامعه مدنی را بنا نهادند. هنر و معماری در جهان غرب همیشه پیرو مکاتب فلسفی بوده است.

اگر بخواهیم با امتداد فلسفه در غرب بیشتر آشنا شویم، به فهرست کتاب «لذات فلسفه» ویل دورانت نگاهی بیفکنیم. این کتاب در معرفی فلسفه در غرب، به شناخت‌شناسی و هستی‌شناسی و انسان‌شناسی بسنده نکرد، بلکه وظیفه فیلسوف را پرداختن به همه مسائل زیر می‌داند:

«مبانی اخلاق، خانواده، عشق، زن، کودک، ازدواج، تربیت، آموزش، هنر، زیبایی‌شناسی، فلسفه تاریخ، تمدن، فلسفه سیاسی، حکومت، فرهنگ، جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه دین و مرگ و...»

در پاسخ به پرسش بالا باید گفت: هسته فلسفه ما قابلیت نمود محتوایی در حوزه‌های مختلف زندگی بشری را دارد. می‌توان از وحدت وجود، از «بسیط الحقیقه کل الاشياء»، از مبانی ملاصدرا، دستگاه فلسفی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی درست کرد.

- صدرالمتألهین خود، حکمت متعالیه را در اخلاق امتداد داد و دیدگاه اخلاق توحیدی را بنا نهاد.
- امام خمینی مبانی عرفانی خود در کتاب «مصباح‌الهدایه» را امتداد بخشید و به ولایت فقیه رسید.
- علامه طباطبایی با فضای «واقعیت»، بذر علوم انسانی اسلامی را پراکنده کرد.
- حضرت آیت الله خامنه‌ای خود از «لا اله الا الله»، مبانی فلسفی مبارزه با طاغوت را پی‌ریزی کرد.
- شهید مطهری با مبانی فلسفی انسان‌شناسی زن، نظام حقوق زن در اسلام را در سایه آیات و روایات استنباط کرد.

۲-۳. نسبت امتداد حکمت با جهان‌بینی توحیدی

امتداد حکمت در جهان‌بینی توحیدی، به معنای امتداد توحید در برنامه زندگی بشری خواهد بود. نخستین گام در

امتداد حکمت، توحید است؛ اما نه توحید تعبدی و نه توحید آئی که از راه مطالعه طبیعت و نگاه به شگفتی‌های جهان مادی کشف شود و نه توحید پیرزنان، بلکه توحید شبه‌لَمّی که از راه برهان صدیقین شناخته شود. «بک عرفتک و انت دللتنی علیک».

شهید مطهری می‌گوید: «از نظر ما اگر توحید را با اصول استدلالی و عقلی بشناسیم، از همان راه لَمّی می‌توانیم انسان و تاریخ و جامعه را نیز بشناسیم ولی کسانی که... توحید را صرفاً از راه مطالعه طبیعت می‌خواهند کشف کنند و بس، نمی‌توانند انسان و جامعه را از توحید استنباط کنند و مجبور می‌شوند فلسفه تاریخ را و جامعه‌شناسی را و انسان‌شناسی را از مکتب‌های دیگر گدایی کنند».

بله، تنها توحید عرفانی و فلسفی می‌تواند علوم انسانی را اسلامی کند. توحیدی که نه تنها سرسلسله هستی‌شناسی باشد، بلکه در رأس هرم شناخت‌شناسی هم جای گیرد. توحیدی که بر اساس گفته علامه طباطبایی، پس از خاموش کردن ترانه سفسطه ثابت می‌شود و پس از آن می‌توان به شناخت مظاهر و نمودهای آن در سراسر گیتی پرداخت.

علامه طباطبایی در حاشیه اسفار، جلد ۶ تصریح می‌کند که سفسطه و شک‌گرایی با اصرار بر واقعیت‌های خاص دفع نمی‌شود، بلکه تنها راه نفی سفسطه، استناد به واقعیتی است که نفی آن موجب اثبات آن خواهد بود که همان واجب‌الوجود می‌باشد.

آیت‌الله جوادی آملی این تقریر از برهان صدیقین را از مختصات علامه دانسته که به واسطه آن، توحید نخستین مسئله فلسفه به‌شمار می‌رود. از این رو، اندیشه و فکر بشر از توحید آغاز می‌گردد و پس از آن به انسان و جامعه و حکومت امتداد می‌یابد و چارچوب کلی حرکت در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در راستای عدالت و توحید را تعیین می‌کند تا در سایه عقل و وحی، قوانین شرعی مورد نیاز اداره اجتماع در قالب فقه منظومه‌ای استنباط گردد.

توحیدی که بنابر گفته علامه، عنصری از عناصر همه تعلیمات می‌باشد. همان‌گونه که بدون اصل استحاله اجتماع نقیضین، یقینی رخ نمی‌دهد، بدون توحید هم هیچ‌گونه گزاره‌ای پدید نمی‌آید. متأسفانه در حال حاضر، نقش توحید در فقه تنها انگیزشی است و عمدتاً در باب عبادات به عنوان شرط صحت به‌شمار می‌آید، در حالی که باید به نقش محتوایی توحید در فقه و قوانین شرعی پایبند بود.

ارتقاء نقش توحید در فقه، سبب تغییر جهت‌گیری فقه از مسئله‌محور بودن به منظومه‌محور بودن می‌گردد و این‌گونه، در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه، کارآمدتر می‌شود.

۳-۳. ثمرات عینی امتداد حکمت

عموم اندیشمندان مسلمان از امتداد بخشیدن به توحید در عرصه‌های گوناگون زندگی انسان غفلت کرده‌اند. نه

عرفان، نه فلسفه و نه کلام به امتداد توحید نپرداختند و نه فقه و نه اخلاق به پایه توحید نگاهی نیفکندند. همه این علوم شریف، جزیره‌هایی از هم جدا بودند که هر یک سر در گریبان خود فرو برده و کاری به کار دیگری نداشتند. این شد که توحید، امتداد نیافت و در متن زندگی مهجور ماند. «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا».

عرفا با آنکه موضوع علم عرفان، توحید است و با آنکه محور سفر سوم و چهارم در سلوک، رسیدگی به مردم و اجتماع می‌باشد، اما عرفان ما در حوزه اداره اجتماع، بالفعل نشده است. عارف در سفر سوم سیر و سلوک، یعنی سیر من الحق الی الخلق بالحق و در سفر چهارم یعنی سیر فی الخلق بالحق، باید در اجتماع ظاهر شود و از غیب به شهادت بازگردد تا سلوک او کامل گردد. نبوت که مظهر اتم هدایت تشریعی و ارائه طریق است و وظیفه برانگیختن مردم بر علیه طاغوت و حرکت به سوی توحید را دارد، تجلی سفر سوم سلوک است. در سفر چهارم هم، سالک هدایت تکوینی و ایصال الی المطلوب خلق خدا را بر دوش دارد تا امامت و ولایت تجلی یابد که با استقرار حکومت الهی، زمینه تربیت نفوس خلق مهیا شود.

تدوین‌کنندگان علم عرفان چنین افقی را برای آن علم در نظر گرفته بودند، اما نشد. عرفان ما بیشتر از خلق و جامعه به فرد پرداخت. به سیر «من الخلق» بسنده کرده و پای در سیر «الی الخلق» و «فی الخلق» نگذاشت. به «فناء» توجه کرد و از «محو» و «محق» گذشت و به «فناء الفناء» رسید، اما از «بقاء بعد الفناء» باز ماند و به مرتبه «صحو» نائل نشد. در عالم «غیب» رفت و عالم «شهادت» را ندید. «وحدت شهودی» است بیشتر تا «وحدت وجودی». از این رو، از واژه عرفان و عرفا، انزوا و ترک اجتماع و گونه‌ای از رهبانیت به ذهن عوام تبادر می‌شود.

کسی باور نداشت که عرفان، حماسه‌آفریند. علم قیام و جهاد را بتواند بر دوش کشد. توحید را در سایه عدالت بیند. حکومت تشکیل دهد و به رفق و فتق امور پردازد. کسی باور نداشت عرفان نظری با فقه عملی آشتی کند. عارف، فقیه گردد. سالک الی الله، ولی و حاکم شود؛ تا آنکه «قهرمان اسفار اربعه» پای در میدان مبارزه با طاغوت نهاد و انقلابی پیامبرگونه و حکومتی امام‌گونه بنا نهاد و سفر سوم و چهارم را به منصب ظهور درآورد.

حضرت امام خمینی عارفی و فقیهی بود که در سن ۲۷ سالگی، «مصباح الهدایه» نوشت و در تبعید، «تحریر الوسيله» نگاشت تا «فقه اکبر» را میزبان «فقه اصغر» کند و ولایت فقیه را بر پایه عرفان بنا نهد. بله، نخست باید عرفان دست از تقلید در فقه بردارد و عارف خود فقیه جامع الشرایط گردد تا در ابتدای راه امتداد دادن به توحید در متن زندگی خلق در ظرف فقه اصغر جای گیرد.

«امتداد حکمت» عنوانی است که در سال‌های اخیر برای کارآمدتر کردن علوم دینی در زندگی انسان مطرح است. «حکمت» به معنای جهان‌بینی است و امتداد یافتن نیز به معنای ایجاد دستگاه فلسفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر اساس آن جهان‌بینی می‌باشد؛ دستگاهی که مسائل کلان هر عرصه را پیش از پرداختن به فلسفه‌های

مضاف استخراج کند. اما پرسش اساسی در اینجا امکان عملیاتی شدن «امتداد حکمت» و فراتر از یک شعار بودن آن می باشد؟ آیا حکمت اسلامی ظرفیت امتداد یافتن در زندگی بشر را دارد؟

۴-۳. امتداد کدام حکمت

در موضوع «امتداد حکمت»، هر جهان بینی استعداد امتداد یافتن را ندارد، بلکه تا یک جهان بینی ویژگی های زیر را دارا نباشد از ظرفیت امتداد یافتن بی بهره است:

۱. متکی بر برهان عقلی باشد و از بدیهی آغاز گردد تا پایدار و باثبات و جاودان باشد.
۲. نگاهی لاحدی و بی انتها به انسان دهد تا او را از پوچ گرایی و توقف در حرکت برهاند.
۳. نگاهی وحدت گرایانه به کثرات جهان دهد تا تقدس و ایمان بر زندگی انسان حاکم شود.
۴. در نگاه به انسان، فردگرا و جامعه محور باشد تا تعهد و مسئولیت آوری را به ارمغان آورد.
۵. ادراکات اعتباری انسان را ارزش دهد تا حرکت انسان در زندگی دنیایی را سامان دهد.

شهید مطهری جهان بینی ها را به چهار گروه تقسیم می کند:

۱. جهان بینی علمی
۲. جهان بینی فلسفی
۳. جهان بینی مذهبی
۴. جهان بینی توحیدی

و از میان آن ها تنها جهان بینی توحیدی است که ویژگی های بالا را داراست زیرا:

الف. در این جهان بینی نخستین آگاهی انسان که با آن دفع سفسطه و شک گرایی می شود، «ضرورت ازلی» است. لذا نقطه آغاز و پایان آن توحیدی است که نگاهی وحدت گرا از جهان می دهد.

ب. در جهان بینی توحیدی، جایگاه انسان در بالاترین تجلی است که باید حرکت خود را از پایین ترین تجلی (دنیای مادی) به سوی آن جایگاه آغاز کند. حرکت انسان، اجتماعی است و بر اساس قوانین اعتبار شده از سوی خداوند سامان می یابد.

در جهان بینی فلسفی، «واجب الوجود» داریم، اما در پس پرده نظام علیت ماهوی نشسته و همچون بیگانه ای با جهان تنها عنوان «فاعل بعید» را دارد. فیلسوف در حکمت عملی به زندگی انسان توجه دارد، اما به سبب کنار گذاشتن ادراکات اعتباری، از فقه و نقل بی بهره است و به دلیل محدود شدن به «عقل معاش»، قداست و ایمان و شوق انگیزی را از دست می دهد.

در جهان‌بینی مذهبی، اعتقاد به خدا هست، اما به سبب تکیه بر بهشت و جهنم جسمانی، هم خداوند مقامی تشریفاتی یافته و هم نگاه فردی بر حرکت انسان حاکم گشته است. همچنین روش تعبدی و جدلی این جهان‌بینی و دوری از برهان، ما را از ظرفیت عقل محروم می‌سازد. در آخر، با جهان‌بینی فلسفی یونانی و یا جهان‌بینی مذهبی اخباری و یا جهان‌بینی پوزیتیویستی اسلامی، نمی‌توان به «امتداد حکمت» جامه عمل پوشاند.

۵-۳. نقش امتداد حکمت در کارآمدی فقه جواهری

از دیرباز فقه و حکمت دو علم جدای از هم بوده‌اند که بر دو ریل موازی در کنار هم حرکت می‌کردند تا آنکه در سال‌های اخیر عنوان «امتداد حکمت» مطرح گردید. امتداد حکمت به معنای ایجاد دستگاه فلسفی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که در پیش از فقه جای می‌گیرد.

امتداد حکمت جایگزینی برای روش استنباط فقهی نیست، بلکه برنامه‌ای است برای کمک به فقیه در راستای به‌روزرسانی و کارآمدی و ارتقاء فقه جواهری در عرصه شکل‌گیری انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی و تمدن اسلامی می‌باشد.

امتداد حکمت به دنبال توسعه فقه است نه تجدید بنای آن. فقیه در حرکت علمی خود تکلیف‌گراست و فقه را بر اساس تکلیف علمی خود متناسب با نیاز بشر پیش می‌برد. فقه، فقیه را به دنبال خود نمی‌کشد، بلکه فقیه است که فقه را بر اساس نیاز می‌سازد و از منابع معتبر استخراج می‌کند. حکمت، نگاه کلان به فقیه می‌دهد تا عرصه‌های کلان نیاز بشر را بر روی خود بگشاید و احساس تکلیف کند تا فقه را بدان عرصه‌ها بکشد و ساختمان فقه را متناسب با آن توسعه دهد.

امتداد حکمت به «مقتضیات جهان» توجه دارد نه «مقتضیات زمان» که مقتضیات زمان را فقیه خود بدون نیاز به امتداد حکمت پاسخ می‌دهد. اما فقیه برای پاسخ به «کلان‌نیازها»ی بشر نیازمند شناخت مقصد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بشر در منظومه توحید ناب می‌باشد.

فقه کنونی مقصد حرکت انسان را بهشت جسمانی در نظر گرفته و تنها به نیازهای این مسیر پاسخ می‌دهد و از ظرفیت قرآن و اهل بیت در پاسخ به کلان‌نیازهای مقصد توحید که از مسیر عدالت اجتماعی می‌گذرد، بهره نبرده است. حکمت این مقصد و این مسیر را به فقه می‌نمایاند.

فقه جواهری با آنکه ظرفیت تمدن‌سازی را در خود دارد، اما نگاه بالفعلی به مقوله تمدن ندارد، بلکه تنها با فرد و زیست وی در یک اجتماع سروکار دارد.

نتیجه‌گیری

اگر فقیه بخواهد نگاهی تمدنی یابد تا ظرفیت تمدنی فقه را به فعلیت برساند، بدون آشنایی با دستگاه فلسفی در عرصه اجتماع امکان‌پذیر نیست؛ دستگاهی که امتدادیافته قواعد توحیدی مانند «بسیط الحقیقة» در حکمت متعالیه می‌باشد. نمونه بارز آن در عصر اخیر حرکت علمی امام خمینی در مسئله ولایت فقیه است. امام خمینی همان ولایت فقیه موجود در فقه جواهری را با پیوست به دستگاه سیاسی برگرفته از توحید ناب قرآنی، متحول کرد و نظام سیاسی شیعه را به رخ همگان کشاند. نمونه دیگر آن جبهه مقاومت اسلامی است که امام خامنه‌ای همان «کتاب الجهاد» فقه جواهری را به دستگاه فلسفی در عرصه تمدن‌سازی برگرفته از توحید ناب ضمیمه کرد و «کتاب الجهاد» را به «فقه المقاومة» تبدیل کرد و آن را به عنوان نماد تمدن‌سازی اسلامی به جهان ارائه کرد. بنابراین امتداد حکمت بدون فقه ابتر خواهد بود، همان‌گونه که فقه بدون امتداد حکمت به عرصه‌های کلان زندگی بشر وارد نخواهد شد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات خدا، قم: اسراء، ۱۳۹۰.
۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة (با حاشیه علامه طباطبائی)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴. طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۶۴، اصول فلسفه و روش رئالیسم، (پاورقی شهید مطهری)، تهران: صدرا.
۵. طباطبائی، محمد حسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر قرآن. ترجمه: موسوی همدانی، سید محمد باقر، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۶. طباطبائی، محمد حسین، بی تا، نهاية الحکمة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
۷. طباطبائی، محمد حسین. بی تا. بداية الحکمة. کتابخانه حکمت اسلامی ۲. جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية بقم. مؤسسة النشر الإسلامی.